



## تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه ۱۸	تاریخ ۱۴۰۰/۰۸/۰۸
عنوان ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات		
عنوان ۲	مبحث هفتم: علم اجمالی		

ما در تقسیم بندی مباحث اصولی، بعد از آنکه علم اصول را تعریف کردیم و گفتیم «هو العلم بقواعد الاستدلال علی الحکم الفقهي اثباتاً و دلالتاً» و یا «هو العلم بقواعد دلیل علی الحکم الفقهي اثباتاً و دلالتاً»؛ اثباتاً یعنی اثبات خود دلیلیت دلیل، دلالتاً یعنی قواعد دلالت دلیل.

گفتیم مجتهد برای اینکه بتواند به حکم شرعی دست پیدا کند، به دو چیز نیاز دارد: اول به دلیلی که دلیلیتش ثابت شده باشد و دوم به دلالت این دلیل بر حکم شرعی؛ لذا قواعد اصول، قواعدی هستند که به این دو مطلب می پردازند.

بر همین اساس نیز ما گفتیم موضوع علم اصول، دلیل است؛ زیرا موضوع علم اصول، چیزی است که در علم اصول، درباره حکم آن بحث می کنیم. ما در علم اصول، درباره حکم دلیل بحث می کنیم؛ یعنی محمول بر این دلیل؛ که گاهی محمول بر این دلیل، حجیت آن است و گاهی محمول بر آن دلیل، قواعد دلالت آن است. اما ابتدا قواعد دلالت را مورد بحث قرار می دهیم و بعد به قواعد دلیلیت می پردازیم که گفتیم نکته اش این است که گاهی برای اینکه حجیت دلیلی را اثبات کنیم، نیازمند به دلالت دلیل قطعی هستیم؛ مانند دلالت دلیل قرآنی که دلیل قطعی است؛ لذا ابتدا باید قواعد دلالت را تنقیح کرده باشیم که بعد که می خواهیم حجیت یک دلیل یا دلیلیت را اثبات کنیم، بتوانیم بر اساس قواعد دلالت اثبات کنیم؛ لذا ابتدا درباره قواعد دلالت دلیل بحث می کنیم که این قواعد دلالت دلیل، بر دو قسم قواعد لفظی و عقلی است که به طور مفصل آن را مورد بحث قرار دادیم.

در قواعد دلیلیت دلیل گفتیم که قواعد دلالت دلیل بر سه قسم است؛ یکی قواعد دلیلیت دلیل من حیث هو؛ یکی قواعد دلیلیت دلیل عند عدم الدلیل که مباحث اصول عملیه است؛ و سومین قسم، دلیلیت دلیل عند تعارض الدلیل است. به این شکل مباحث اصول پنج بخش به هم مرتبط می شود که معلوم است چرا پنج بخش است و چرا یک بخش مقدم داشته می شود؛ لذا مباحث اصول ما یک مباحث اصول منسجم است.

وقتی به مباحث قواعد دلیلیت و حجیت رسیدیم، گفتیم این بحث بر تعدادی مبادی متوقف است و نیاز به مقدماتی دارد که بخشی از آنها مبادی تصویری و تعریفات است و بخشی مبادی تصدیقیه است. ما تاکنون به شش مبحث از مبادی تصدیقیه پرداخته ایم. مبحث اول، مبحث حق الطاعة بود؛ مبحث دوم، مبحث قطع بود؛ مبحث سوم، مبحث اخذ به علم به حکم در موضوع حکم بود؛ مبحث چهارم، مبحث قطع های غیر معتبر بود؛ مبحث پنجم،

مبحث حجیت عقل قطعی برهانی؛ مبحث ششم، مبحث تجری بود که از این بحث فارغ شدیم. بحث امروز در مبحث هفتم از این مباحث مبادی تصدیقیه است که مبحث مربوط به علم اجمالی است.

بعد از اینکه درباره قطع و حجیت آن بحث کردیم، شایسته است که درباره علم اجمالی نیز بحث کنیم و ببینیم علم اجمالی چه مقدار کاربرد دارد و تا چه حد حجیت دارد. در حقیقت این بحث، به شکلی مربوط به حجیت علم اجمالی است بعد از اینکه ما حجیت قطع را مورد بررسی قرار دادیم و گفتیم چرا ما بحث حجیت قطع را به عنوان مبادی تصدیقیه مباحث حجج می‌شماریم؛ نه به عنوان یکی از مباحث حجج. ما قطع را به عنوان حجت در عرض سایر حجج نمی‌شماریم؛ این را قبلاً بحث کردیم. مرحوم شیخ می‌فرماید چون حجیت قطع ذاتی است، و ما در مباحث حجج درباره حجیت حجت‌هایی که حجیتش از سوی شارع مجهول است بحث می‌کنیم؛ که این تقریب با تقریب ما متفاوت بود که در گذشته بحث کردیم.

### مبحث هفتم: علم اجمالی

حجیت عم اجمالی، در دو مرحله جای بحث دارد:

مرحله اول: حجیت علم اجمالی در مقام اثبات تکلیف؛ یا به تعبیر دیگر در مقام تنجیز تکلیف معلوم بالاجمال. که اگر ما علم اجمالی پیدا کردیم، آن تکلیفی که ما علم اجمالی به آن داریم، در چه حد گردن‌گیر ما می‌شود؟ آیا تنها در حد حرمت مخالفت قطعی گردن‌گیر می‌شود که در این صورت ما با برخی اطراف علم اجمالی میتوان مخالفت کرد؛ و یا اینکه منجزیت علم اجمالی به اندازه موافقت قطعی است که نه تنها مخالفت قطعی او حرام است بلکه باید قطع به اتیان معلوم بالاجمال پیدا کنیم؟

مرحله دوم: حجیت علم اجمالی در مقام امتثال است، نه در مقام تکلیف؛ به این معنا که بعد از اینکه ما علم (چه اجمالی و چه تفصیلی) به تکلیف پیدا کردیم، آیا امتثال اجمالی تکلیف کفایت می‌کند یا خیر؟ مثلاً من می‌دانم که یکی از این دو عمل بر من واجب است، اما نمی‌دانم این عمل بر من واجب است یا آن عمل؛ و من با اینکه می‌توانم فحص کنم و به امتثال تفصیلی کنم، آیا می‌توانم به امتثال اجمالی کفایت کنم و هر دو عمل را انجام دهم یا خیر؟ این مربوط می‌شود به آن بحثی که معمولاً فقها در اوائل مباحث فقهی بحث می‌کنند که آیا مکلف باید مجتهد باشد یا امر دائر بین اجتهاد و تقلید بوده و تکلیف ثنائی است و یا تکلیف ثلاثی است که می‌تواند نه مجتهد باشد و نه مقلد، بلکه محتاط باشد؟ بحث امتثال اجمالی مربوط به اینجاست که آیا ما می‌توانیم در امتثال تکالیف مولویه، با امکان تحصیل علم تفصیلی به امتثال، به امتثال اجمالی اکتفا کنیم؟

ما ترجیح می‌دهیم بحث از مرحله اول را در همان اصالة الاحتیاط مورد بحث قرار دهیم؛ زیرا اساساً مباحث اصالة الاحتیاط برای همین مطلب وضع شده است و بحث در اصالة الاحتیاط، اصالة الاحتیاط در مقام تکلیف یعنی منجزیت علم اجمالی در مقام تکلیف است.

مرحوم شیخ مبحث منجزیت علم اجمالی را دو بخش کرده است؛ فرموده است که ما بحث منجزیت علم اجمالی را به مقدار حرمت مخالف قطعی، در پایان مباحث قطع بحث می‌کنیم؛ و بحث درباره منجزیت علم اجمالی به مقدار وجوب موافقت قطعی را در مباحث احتیاط مورد بحث قرار می‌دهیم.

گویا از فرمایش ایشان اینگونه استفاده می‌شود که معنای اصالة الاحتیاط این است که آیا در موارد علم اجمالی به تکلیف، وجوب موافقت قطعی وجود دارد یا خیر؟ پس بحث وجوب موافقت قطعی در موارد علم اجمالی مربوط به مباحث احتیاط است. در مباحث قطع، درباره منجزیت قطع بحث می‌کنیم و به اندازه حرمت مخالفت قطعی که بحث کنیم نیز کفایت می‌کند و این مناسب با بحث حجیت قطع است که آیا قطع حجیت دارد اجمالاً ولو اجمالاً و یا اصلاً ندارد؟ به عبارت دیگر آیا در علم اجمالی، حجة مائی حجیت دارد یا خیر؟ حداقل حجیتی که علم اجمالی می‌تواند داشته باشد، حجیت به اندازه حرمت مخالفت قطعی است؛ پس این بحث با بحث حجیت قطع تناسب دارد؛ لذا مرحوم شیخ در پایان مبحث حجیت قطع، درباره حجیت قطع [اجمالی] به اندازه حرمت مخالفت قطعی بحث می‌کند.

ما می‌گوییم حجیت علم اجمالی در مقام تکلیف، چه به میزان حرمت مخالفت قطعی و چه به میزان وجوب موافقت قطعی، متوقف بر این است که این بحث منقح بشود که آیا منجزیت علم اجمالی، به معنای علیت تامه برای تنجیز است یا اقتضای تنجیز دارد؟ آیا علم اجمالی مقتضی (چه مقتضی حرمت مخالفت قطعی و چه مقتضی وجوب موافقت قطعی) است یا علت تامه است؟

اینکه می‌گوییم علم اجمالی منجز است (چه در مرحله حرمت مخالفت قطعی، یا در مرحله موافقت قطعی) در هر یک از این دو مرحله اگر بخواهیم درباره علم اجمالی بحث کنیم، باید این مبنا را تنقیح کنیم که آیا منجزیت علم اجمالی، به معنای علیت تامه علم اجمالی برای تنجیز آن حکم واقعی معلوم است، یا به معنای اقتضاء است؟ اینگونه بحث می‌کنیم به این دلیل که منجزیت علم اجمالی، به نحو اقتضاء باشد، به این معنا می‌شود که علم اجمالی با جریان اصل در طرف، متناقض نیست. به این صورت که علم اجمالی مقتضی است اما به شرط اینکه اصل برائت در طرف جاری نشود؛ این می‌شود مقتضی، یعنی اقتضای تنجیز دارد اما تنجیز آن متوقف بر عدم مانع است؛ که مانع از تنجیز آن، جریان اصل برائت در طرف است.

وقتی ما احتمال می‌دهیم که یا این لحم میته است، و یا آن و اختلاط بین میته و مذکی برای ما حاصل شده است، اگر ما بتوانیم به دلیل اینکه در هیچ یک از اطراف، علم به حرمت نداریم، اصل برائت جاری کنیم، دیگر علم اجمالی از منجزیت می‌افتد.

اگر کسی بگوید علم اجمالی که منجز است، مشروط به عدم جریان اصل برائت است و لذا اگر ما بخواهیم در هر دو طرف اصل برائت جاری کنیم، این اصل‌ها با یکدیگر تعارض کرده و تساقط می‌کنند لذا نمی‌توانیم اصل برائت جاری کنیم، بلکه تنها در یک طرف می‌توانیم اصل برائت جاری کنیم زیرا علم داریم که یکی از این دو اصل حجت نیست؛ و اگر یک اصل جاری کردیم، معنایش این است که منجز تکلیف معلوم بالاجمال، به اندازه حرمت مخالفت قطعی شد؛ زیرا علم اجمالی ما به اندازه‌ای حجیت پیدا کرده است که نگذارد اصل را ما در هر دو طرف جاری کنیم. اگر چنین شد که اصل را در یک طرف جاری کردیم، معنایش این است که ما منجزیت علم اجمالی را به اندازه حرمت مخالفت قطعی قبول کرده‌ایم.

اما اگر قائل شدیم که حجیت علم اجمالی، به نحو علیت تامه است؛ معنایش این است که علم اجمالی که پیدا شد، دیگر در هیچ یک از اطراف نمی‌توان اصل جاری کرد؛ زیرا حجیت علم اجمالی در اینجا متوقف بر جریان اصل

نیست؛ و اصلاً حجیت علم اجمالی خود مانع از جریان اصل می شود؛ چه در این طرف و چه در آن طرف. در این صورت علاوه بر حرمت مخالفت قطعی، وجوب موافقت قطعی نیز ثابت می شود.

این بحث که منجزیت علم اجمالی به نحو اقتضاء است یا به نحو علیت، حتی در مسأله مخالفت قطعی تأثیر دارد؛ یعنی ممکن است کسی بگوید که اگر ما علم اجمالی را مقتضی دانستیم، حتی به اندازه حرمت مخالفت قطعی نیز منجزیت ندارد؛ زیرا در هر دو طرف علم اجمالی اصل جاری است و موضوع اصل محقق است؛ زیرا موضوع در اصل، شک در حکم است؛ که هم در این طرف شک در حکم وجود دارد و هم در آن طرف شک در حکم وجود دارد؛ لذا در هر دو طرف اصل جاری می شود؛ بنابراین اصل مخالفت قطعی نیز منتفی می شود.

یا اگر با ادبیات حق الطاعة بخواهیم بگوییم چنین می شود:

بحثی در گذشته داشتیم که اگر مکلف قطع در تکلیف پیدا کرد، آیا مولا می تواند ترخیص در مخالفت بدهد یا خیر؟ گفتیم خیر؛ زیرا هیچ وقت این ترخیص واصل نمی شود؛ یعنی امکان وصول ندارد؛ منی که قطع دارم به اینکه مولا گفته این حرام است، هیچ گاه «این حلال است» برای من قابل باور نیست و هرچه هم در واقع اجازه ارتکاب و ترخیص در مخالفت به من داده شود، این ترخیص در مخالفت، قابلیت وصول ندارد و الا منتهی به اجتماع نقیضین ولو در اعتقاد مکلف و تصدیق مکلف می شود و گفتیم اجتماع نقیضین نه تنها در واقع جایز نبوده و محال است؛ بلکه در عالم تصدیق نیز محال است؛ لذا ترخیص در موارد قطع ممکن نیست.

اینکه می گوییم ترخیص در مخالفت قطع ممکن نیست به این دلیل است که تناقض ایجاد می کند، اما این تناقض دیگر در در موارد علم اجمالی وجود ندارد. یعنی اگر علم اجمالی به تکلیف داشتیم و شارع در این طرف، ترخیص کند، تناقضی با معلوم بالاجمال ندارد. به همان دلیل که ترخیص در این طرف متناقض نیست، ترخیص در آن طرف نیز متناقض نیست؛ بنابراین ترخیص علم اجمالی ممکن است.

بنابراین فرق است بین ترخیص در مخالفت قطع تفصیلی که در آن، امکان وصول به مکلف وجود ندارد؛ و بین ترخیص در مخالفت قطعی تکلیف معلوم بالاجمال؛ که در اینجا امکان وصول وجود دارد و لذا امکان ترخیص نیز در آن وجود دارد. این یک فرضیه است؛ اما آیا درست است یا خیر حرف دیگری است که در آینده بیان خواهیم کرد.

بنابراین حتی مبحث مخالفت قطعی نیز متوقف بر این است که ما اثبات کنیم منجزیت علم اجمالی به نحو اقتضاء است که بتوان در طرف، اصل جاری کرد، یا به نحو علیت است که نشود در طرف، اصل جاری کرد؛ لذا ما ترجیح می دهیم این مبحث را به مباحث اصالة الاحتیاط موکول کنیم تا اصل مبنا مورد بحث قرار بگیرد که آیا منجزیت علم اجمالی، به نحو علیت است یا اقتضاء، که آنوقت بر اساس این مبنا، معلوم شود که منجزیت آن به نحو حرمت مخالفت قطعی است یا به نحو وجوب موافقت قطعی است.

بنابراین بحث از مرحله اول که مبحث حجیت علم اجمالی در مقام تکلیف باشد را به مباحث احتیاط موکول می کنیم و در اینجا درباره حجیت علم اجمالی در مقام امتثال بحث می کنیم.